

ما الحقیقه

در میان آثار حضرت نقطه اولی، برخی از آیات نازله مربوط به تفسیر و تشریح آیات قرآنی و یا احادیث نبوی است که یکی از مهم‌ترین آنها رساله مختصری است در شرح و تبیین حدیث معروفی به نام ما الحقیقه. راوی این حدیث کمیل بن زیاد نخعی از صحابه خاص حضرت امیرالمؤمنین می‌باشد که بالاخره شهید نیز شد. این بحث ابتدا راجع به زندگانی کمیل و بعد در باره حدیث مزبور صحبت می‌کند و در ادامه به تفاسیری که درباره حدیث نگاشته شد، خواهد پرداخت و نهایتاً به معرفی اثر مبارک می‌پردازد و عاقبت الامر با تشریح فقراتی از آن خاتمه خواهد یافت.

۱- کمیل بن زیاد نخعی

کمیل بن زیاد یکی از یاران و یاوران حضرت علی است که از زمان و شرح زندگانی او چندان اطلاعاتی در دست نیست ولی با استقصاء در کتب تواریخ می‌توان به برخی از نکات در حیات او پی برد. قاضی نورالله شوشتری او را از جمله صحابه حضرت علی که از بانیان تصوف می‌باشد منظور می‌دارد^(۱) و بر طبق گفته ابن حجر عسقلانی او شرف ادراک ایام حضرت ختمی مرتبت را داشت و نود سال عمر کرد و ابن سعد می‌گوید که قلیل الحدیث ولی موثق بود و از معروفین شیعه ائمه محسوب می‌گشت و در جنگ صفین حضور داشت و به دستور حضرت علی در سنه هشتاد و سه به دستور حجاج به قتل رسید و شهید گشت^(۲). اگر نود سال عمر کرده باشد، در این صورت، او در سال هفت قبل از هجرت و یا در سنه سه ظهور حضرت محمد به دنیا آمده و موقعی که حضرت محمد وفات کردند او نباید بیش از بیست سال سن می‌داشت که

چندان غریب نیست. علت این مطلب مفاوضه او با حجّاج است که طبری آن را در ذکر وقایع سنه هشتاد و سوم ذکر کرده است:

"کمیل بن زیاد نخعی را پیش خواند و بدو گفت: تو بودی که می خواستی از عثمان امیر مؤمنان قصاص گیری؟ همیشه می خواستم به تو دست یابم. گفت: به خدا نمی دانم که از کدامان بیشتر خشمگینی؟ از عثمان که خویشتن را به معرض قصاص آورد یا از من که از او درگذشتم؟ ای مرد ثقی دندان برای من مفشار و چون توده شن بر من مریز و چون گرگ دندان منمای! به خدا از عمر من بیشتر از مدّت تشنه شدن خری نمانده که صبحگاه آب می خورد و شامگاه می میرد شبانگه آب می خورد و صبحگاه می میرد، هر چه می خواهی بکن که وعده گاه به نزد خداست و از پس کشته شدن حساب هست. حجّاج گفت: حجّت بر ضدّ تو است.

گفت: اگر داوری به دست تو باشد چنین است. گفت: بله از جمله قاتلان عثمان بوده ای و امیر مؤمنان را خلع کرده ای بکشیدش، پس او را پیش آوردند و بکشتند. عاتل وی ابوالجهیم بن کنانه کلبی بود از بنی عامر بن عوف پسر عم منصور بن جمهور." (۳)

کمیل از جمله کسانی بوده که از طرف حضرت علیّ به امارت رسید ولی بنا به گفته ابن ابی الحدید در امارت آنجا ضعیف عمل کرد و باعث شد تا شهر به دست معاویه افتد. (۴) به هر تقدیر کمیل خود نظیر اویس قرنی به اهل تصوّف بسیار نزدیک است زیرا صوفیان از چند طریق او را به خود نسبت می دهند. نخست از طریق وارد کردن او در سلاسل صوفیان است که بسیاری از صوفیان در زمره سلسله پیران طریقت خود نهایتاً به کمیل و از طریق او به حضرت علیّ نسبت می یابند. (۵)

برخی در پیوند تصوّف با تشیع نقاطی را جستند و از جمله این نقاط شخصیت کمیل را به برهان آورده اند نظیر دکتر کامل مصطفی الشیبی. او با توجه به تقسیم بندی شیعه به دو گروه صاحب سرّ یا طریقت و گروه ظاهر یا شریعت، صاحبان اسرار را افرادی نظیر سلمان فارسی و اویس قرنی و کمیل بن زیاد و بایزید بسطامی، شاهد می آورد. (۶)

۲ - حدیث کمیل

از کمیل احادیثی بسیار کم نقل شده ولی احادیث مزبور بسیار مهم است. تقریباً از قرن دوم به بعد احادیث او مورد نظر محققان و محدثان قرار گرفت و ضبط کنندگان احادیث بر تفه و تقرّب او تأکید کردند. از این میان لااقل چهار حدیث است که بیش از همه محلّ اعتنای بزرگان علم و ادب قرار گرفته است.

حدیث اول: او چندان مقرب درگاه حضرت علی بوده که مسعودی در مروج الذهب از خطاب حضرت علی به او یاد می کند که باید از مؤمن دفاع کرد زیرا خداوند مدافع اوست. (۷) با این همه حدیثی از او نقل شده که جملاتی از آن بسیار معروف است و بسیاری از او نقل کرده اند، که بنا بر گزارش یعقوبی این است:

"کمیل بن زیاد نخعی گفت: علی دست مرا گرفت و مرا به کنار بیابان برد پس چون به صحرا رسید سه بار از دل آه کشید سپس گفت: یا کمیل انّ القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لک: الناس ثلاثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجات و همج رعاع اتباع کلّ ناعق لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلبجاء الی رکن وثیق... (۸)"

جملات این حدیث بسیار معروف است و برخی از آنها حکم ضرب المثل یا امور سائره یافته است. از جمله تقسیم بندی مردم به سه گروه و بالاخص قسمت اخیر که همج رعاع می باشند در آثار این دور نیز ذکر شده است برای نمونه حضرت عبدالبهاء در لوحی فرمودند:

"دع المحتجین بسبحات المتشابهات من البیان و تمسک بمحکمات الآیات من المسائل الالهیة فی عالم التبیان لانّ الناس همج رعاع اتباع کلّ ناعق یمیلون بکلّ ریح و اذا جاءهم الحقّ بالحجة و البرهان یضعون اصابعهم فی الآذان و یقولون انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم لمقتدون" (۹)

به هر تقدیر این جمله بالاخص کلمه همج رعاع در آثار این دور نازل و علی الاغلب اشاره به همین مضمون می باشد. سایر جملات این حدیث نیز معروف است و در کتب عرفانی و فلسفی نقل شده است. (۱۰) در جمله ای از این حدیث بحث در باره این است که زمین از حجّت خدا خالی نمی ماند که این خود بسیار مهم و در اغلب کتب نقل شده است (۱۱)

حدیث دوم: حدیثی است به نام حدیث نفس که کمیل بن زیاد از حضرت علی معرفت نفس را می پرسد و ایشان جواب می دهند:

"یاکمیل و ایّ الانفس تريد ان اعرفک؟ قلت: یا مولای هل هی الانفس واحدة؟ قال: یاکمیل أنّها هی اربعة: النامية النباتية و الحسیّة الحيوانیّة و الناطقة القدسیّة و الکئیّة الالهیة و لك واحد من هذه خمس قوى و خاصیتان..." (۱۲)

که از احادیثی بس مشهور است و در الواح بهائی انعکاس بسیار یافته، از جمله در تفسیر آیه روم که به مضامین آن اشاره کردند که نگارنده این سطور به طور مفصل در شرح خود بر چهار وادی به آن پرداخته است. (۱۳) جالب آن است که از کمیل دو حدیث بسیار نزدیک به هم در این موضوع هست که ملاحظسن در کلیات مکتونه هر دو را به تعاقب هم آورده است. (۱۴)

این حدیث در نزد عارفان و صوفیان و حکماء متألّه تابع ملاحظه بسیار معروف و مورد شرح قرار گرفته است. یکی از زیباترین شروخ این حدیث، بیان استادانه حاجی ملاهادی سبزواری است که در ضمن کتاب خود شرح دعاء الصباح تدوین نموده است. (۱۵)

حدیث سوم: دعائی است به نام دعای کمیل که بسیار مهمّ است و قرائت آن ثواب بسیار دارد. این دعاء را حضرت علیّ به کمیل یاد دادند و فرمودند که دعای خضر است و در شب نیمه شعبان (تولّد حضرت قائم) و هر شب جمعه باید زیارت شود. بخشی از این دعاء چنین است:

اللّهم انّی استلک برحمتک الّتی وسعت کلّ شیء و بقوّتک الّتی قهرت بها کلّ شیء و خضع لها کلّ شیء و ذلّ لها کلّ شیء و بجبروتک الّتی غلبت بها کلّ شیء و بعزّتک الّتی لا یقوم لها شیء و بعظمتک الّتی ملأت کلّ شیء....." (۱۶)

این دعاء بسیار مهمّ است و فقرات عدیده‌ای از آن در آثار حضرت اعلیٰ نقل و ضبط شده و برخی از جملات آن مورد استناد جمال ابهی بوده و بعضی از آیات آن مورد تفسیر حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است:

"و اما ما سئلت ماورد فی دعاء الکمیل «والهمنی ذکرک» ای وفقنی علی ذکرک و الهمنی ان اذکرک لان الالهام الالقاء فی القلوب و التلقین التعلیم الشفاهی الکاافی الوافی....." (۱۷)

حدیث چهارم: همین حدیث ماالحقیقه است. در شأن نزول حدیث روایات مختلف است که بنا بر برخی مآخذ چنین است:

"در حدیث معتبر داده شده است که شبی جناب امیر مؤمنان صلوات الله علیه می‌رفتند بجزیره که از دهات مشهور کوفه بود. آنجناب بر شتر سوار بودند کمیل

ابن زیاد که از جمله اصحاب سرّ آن حضرت بود، در خدمت آنجناب پیاده می‌رفت آنجناب فرمود که ای کمیل بیا در پشت من سوار شو، کمیل به فرموده آن جناب در پشت شتر آن سرور سوار شد چون خود را با آنجناب دوش به دوش دید پا از حدّ گیم خود کشید عرض کرد یا امیرالمؤمنین روحی لک الفداء ما الحقیقه...^(۱۸)

ولی بنا بر برخی مآخذ می‌گویند که حضرت علی بر استر سوار شده بود و کمیل را پس پشت خود بر استر نشانند و این کار مرسوم را موقعی انجام می‌داد که علوم و اسرار در باطن وی می‌جوشید و او می‌خواست چیزی از آن را عیان سازد که در این صورت کمیل را پیش خود بنشانندی و اسرار گفتن گرفت. ^(۱۹) به هر تقدیر کمیل بعد از این از حضرت علی به اصرار تقاضا می‌کند تا حقیقت را برایش معلوم فرمایند.

ابتدا متن حدیث و ترجمه آن به وسیله الهی اردبیلی یکی از عرفای قرن دهم نقل می‌گردد:

”مروی است که کمیل بن زیاد نخعی که مرید حضرت مرتضی علیّ بود از آن حضرت سؤال نمود که: «ما الحقیقه؟ قال: ما لک و الحقیقه؟ قال: الست صاحب سرّک؟ قال بلی و لکن یترشّح علیک ما یطفح منّی. قال: او مثلک یخبّیب سائلاً؟ قال: کشف سبحات الجلال من غیر اشارة. قال: زدنی بیانا. قال: محو الموهوم مع صحو المعلوم. قال: زدنی بیانا. قال هتک الستر لغلبة السرّ. قال زدنی بیانا. قال: جذب الاحدیة بصفة التوحید. قال: زدنی بیانا. قال: نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره. قال زدنی بیانا. قال اطف السراج فقد طلع الصبح» یعنی که چون کمیل پرسید که حقیقت چیست فرمود آن سرور ابرار که تو را با حقیقت چکار؟ گفت کمیل که من صاحب سرّ تو نیستم ای ابوالحسن؟ فرمود: فاما که آنچه از من فرو می‌ریزد بعد از پر شدن بر تو ترشّح می‌نماید و در ظرف استعداد تو از آن بیشتر نمی‌شاید. پس کمیل گفت که مثل تو کریمی چون تواند که سائل را ناامید گرداند؟ فرمود که: حقیقت آن است که انوار عظمت ذات حضرت عزّت منکشف شود بی اشارت و کیفیت. گفت زیاده گردان بیان را در آن. فرمود که محو شدن کثرت موهوم است در هنگام ظهور نور وحدت معلوم. گفت زیاده گردان بیان را. فرمود در بدن استار اغیار است از جهت غلبه کردن سرّ دیدار. باز گفت زیاده گردان بیان را. فرمود جذب حضرت احدیت است صاحب تجرید را

به صفت توحید. گفت زیاده گردان بیان را در آن. فرمود نوری است که از صبح ازل تابان می شود پس بر هیاکل توحید و مظاهر تفرید آثار آن نور درخشان می گردد. گفت زیاده گردان از برای من بیان را در آن، فرمود که چراغ عقل را بنشان که طلوع کرد صبح عیان و آفتاب حقیقت روشن ساخت مظاهر عالم علوی و هیاکل عالم سفلی را به انوار بی پایان.^(۲۰)

در مورد حدیث مال الحقیقه بسیارند کسان که آن را در زمره ابتکارات صوفیان می پندارند، مبتنی بر این استدلال که حدیث مزبور سراسر از مصطلحات ایشان پر شده است، نظیر رأی دکتر کامل مصطفی الشیبی که استقصاء کامل در این بحث نموده است. ولی برخی نیز آن را صحیح دانستند و صوفیان را وامدار حضرت علی می پندارند نظیر دکتر شهابی مترجم کتاب دکتر الشیبی.^(۲۱) به هر حال بزرگان حدیث و معارف اسلامی راوی آن بوده و بر صحت آن نظر موافق دارند.^(۲۲) آنچه باید در اینجا اضافه کرد این است که چه حدیث از حضرت علی صحیح باشد و چه ساخته صوفیان، آنقدر مصطلحات شرین و حقایق برین دارد که می تواند صادق دعوی گوینده باشد. جای شکی نیست که صوفیان وامدار حقایق بسیار از ائمه شیعی می باشند و این حقایق را سفتند و پرداختند تا به صورت جواهر کلمات عرضه نمودند، لذا از این حقیقت گریزی نیست که مملو از مطالب عالیه است. صوفیان به این حدیث بسیار اعتناء کردند ولی باید اذعان کرد که تا آنجا که نگارنده می داند بیشترین اهتمام صوفیان در نقل و شرح و تفسیر آن از قرون هفتم هجری به بعد مبذول گشته و محمل بیان حقایق نوینی گشته است. ولی باید اضافه کرد که بخش هایی از این حدیث در کتب صوفیان قبل از قرن هفتم آمده است، مثلاً جمله معروف تلوح علی الهیاکل در مفاوضه ای از شبلی نقل شده که:

"روزی مردی نزد شبلی آمد و پرسید که آیا آثار صحت وجود بر مشتاقان و دوستان پدیدار می شود؟ پاسخ داد: بلی نور بزهر مقارناً النیران فتلوح علی الهیاکل آثارها"^(۲۳)

دکتر شیبی بر شباهت این گفته با حدیث کمیل تأکید می نماید.^(۲۴) اگر این گفته را شبلی بیان کرده باشد در این صورت آشنائی صوفیان با بخش هایی از این حدیث به قرن سوم و چهارم بر می گردد.

۳- تفاسیر و شروح ما الحقیقه

همان قسم که گذشت بر این حدیث از قرن هفتم به بعد شروح بسیاری ضبط و نقل شده است که خود بر اهمیت مضامین حدیث دلالت می‌کند و ساختار انشائی آن قدرت حمل بیان حقایق بسیاری را دارد. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد تعدادی از این شروح طبع و برخی نیز به صورت نسخ خطی ضبط و درج گشته است. در اینجا می‌توان به برخی از این شروح اشاره نمود.

نخست، نسخ خطی:

آ - کمیلیه از ابن همام شیرازی که در قرن دهم می‌زیست و روضة القلوب را به سال ۹۰۴ کامل کرد. از این اثر نسخه خطی نستعلیق در کتابخانه دانشگاه طهران تحت رقم ۲۶۵۴ موجود است.

ب - کمیلیه از محمد دهدار که از صوفیان به نام متأخر است از ابن اثر صاحب الذریعه نام برده (۲۵) که صاحب جواهر الاسرار و جامع الفوائد می‌باشد در ابتدای قرن یازدهم می‌زیست. از این اثر چهار نسخه خطی هست که میکروفیلم سه تای آن تحت شماره‌های ۱۴۳۴ و ۱۱۱۳ و ۱۳۷۸ ضبط و چهارمی نیز در کتابخانه ملک وجود دارد. در صدر اثر او این است که:

"نوبتی داعی مسکین قدم قلم در ساحت اشارت امام الموحدين امير المومنين علي بن ابي طالب عليه السلام روان کرده بود. که در جواب کمیل بن زیاد فرموده و بزرگی فصیح گفت که مطلق نوشتن اگر چنان فصیح بنویسی که عامه فهم کنند فائده آن عام‌تر فرمان متمثل شد و در بیان واضح شروع نمود و از الله تعالی توفیق اتمام خواست" (۲۶)

ج - کمیلیه از عزالدین محمود کاشی عارف بسیار مشهور که صاحب کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه و نیز شرح بسیار معتبر بر تائیه ابن فارض می‌باشد و در اواخر قرن نهم می‌زیست و از شرح او بر حدیث کمیل دو نسخه در دست است، نخست میکروفیلمی از آن در دانشگاه طهران تحت شماره ۳۸۶۴ و دومی تحت شماره ۳۸۹۴ همان کتابخانه وجود دارد.

د - کمیلیه یا شرح حدیث ما الحقیقه از مقیم کاشانی از شاعران متأخر می‌باشد که از این اثر او یک نسخه خطی در کتابخانه ملک تحت شماره ۴۷۷۹ وجود دارد. ابتدای این اثر است:

"بسم الله الرحمن الرحيم باعث بر تسويد اين كلمات قدسي سمات آنکه چون پیوسته از راه راستی طبع و درستی فهم و سعادت خداداده خلف الصدق خانواده

ایجاد بزرگ روش درویش نهاد آنکه تا نقد سخن به معیار قول طبعش
نسجد" (۲۷)

این تفسیر مفصل و حدود ده صفحه را شامل است.

ه - کمیلیه از شاه نعمت اللّٰه ولی که از عارفان معروف می باشد. بانی سلسله معروف شاه نعمت اللّٰهی و دارای تصانیف عدیده است که مهم ترین رسائل او در لا اقل شش مجلد طبع و مجلدی نیز به صورت افست از یک نسخه خطّی او طبع گشته است. از شعر و ادب و فقر گرفته تا شرح فصوص الحکم محیی الدین ابن عربی را می توان حیطة کارهای او دانست. از شرح او بر حدیث کمیل نه نسخه خطّی هست که در کتابخانه سنا تحت شماره ۳۷۲ و دو نسخه در کتابخانه مجلس تحت شماره های ۲۴۳۴ و ۲۴۳۶ و نیز نسخه ای در کتابخانه قاهره تحت شماره ۵۲۹۸ و سه نسخ در کتابخانه ملک تحت شماره های ۴۱۸۹ و ۵۱۸ و ۱۲۶۰۵ و یک نسخه در دانشگاه ۲۸۱۳ و یک نسخه نیز در کتابخانه دارالکتب مصر هست.

و - کمیلیه مؤلف ناشناخته است و چهار نسخه از آن در دانشگاه طهران و مجلس وجود دارد.

ز - کمیلیه منظوم از میرزا محمد تقی کسائی المقلّب به مظفرعلیشاه که نسخه ای از آن در کتابخانه ملک تحت شماره ۵۱۸۱ وجود دارد. نظم وی جالب و از استحکام خوبی برخوردار است و صدر آن چنین می باشد:

مرتضی آن پادشاه پاک ذیل	ریخته فیض حقیقت بر کمیل
گفت با او آن کمیل پاک دین	ما الحقیقة یا امیر المؤمنین
خوش از این ذره بجانم راه کن	از حقیقت خویش مرا آگاه کن
جان من عطشان تو ساقی جان	ساقی آن باده باقی جان
یا علی مستفسی عطشان منم	نشئه این چشمه حیوان منم
ساقی فیاض این میخانه تو	مطرب و دم ساز این کاشانه تو
ساقی یک جرعه در جانم بریز	جرعه زین فیض در کامم بریز
مرتضی گفت آن کامل عیار	با حقیقت مر ترا باشد چه کار
تو کجا و این حقیقت از کجا	ذره را کو طاقتم شمس الضحی
ذره تو این حقیقت آفتاب	ذره را با آفتاب حقّ چه بات
قطره تو این حقیقت همچو یم	پیش یم طاقتم ندارد قطره نم (۲۸)

به هر تقدیر این اثر منظوم نشانه‌های شعر قرن دوازدهم را دارد و باید گفت از اشعار خوب آن دوره می‌باشد اگر چه قابل رقابت با شمسواران اشعار قرن ششم و هفتم نیست.

ح - کمیله منظوم که سروده شخص ناشناسی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه طهران تحت شماره ۱۰۳۵ هست. این اثر نظمی شیوا و روان دارد و در ۳۲ بیت و پنج بند آن را تنظیم کرده است. شروع و اختتام آن چنین است:

"حقیقت کشف اسرار جلال است ولیکن دل چه داند کین چه حال است
فروغ روی او از غیم امکان چو ظاهر شد حقیقت گشت پنهان
خاتمه

جوابش داد گفت ای رفته از دست چرا گشتی چنین شیدا و سرمست
علم چون بر فرازد شاه فرخار چراغ آنجا نماید چون شب تار
ط - کمیله از قاضی کمال الدین امیر حسین میبیدی یزدی متوفی به سال ۹۱۱ نیز شرحی کوتاه بر این حدیث است که میکروفیلم آن در کتابخانه دانشگاه طهران تحت شماره ۴۶۴ ضبط است

ی - کمیله از علامه جمال الدین حسن بن یوسف ابن مطهر حلّی که بین سنوات ۶۴۸ تا ۷۲۶ می‌زیسته بر این حدیث شرحی هست که بنا به خواهش برادران دینی خود نگاشته است. و در کتابخانه مجلس تحت شماره ۶۳۱ ضبط است.

ک - گزارش حدیث کمیل که به فارسی انجام شده و در کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة ضبط است. (۲۹)

ل - شرح کوتاه که در رساله کلمة التوحید اثر محقق دوانی است که به تهللیه در دست است. او در ضمن گزارش حدیث نقطه به بحث از حدیث کمیل پرداخته است. (۳۰)

ن - ضیاء الابصار فی معرفة حقیقت الملك الجبار اثری است از میرزا محمد پزشک، در اصل گزارشی از حدیث است که او بر حسب فرمان ناصرالدین شاه و برای وی، نگاشته که نسخه آن در کتابخانه سهسلار تحت شماره ۵۴۲۶ درج و ضبط شده است. شارح راگمان بر آن است که این حدیث نباید صحیح باشد ولی از جمله مضامین عرفانی که دارد بسیار مهم بشمار می‌رود. جالب آن است که این اثر بعد از شرح حضرت باب نگاشته شده است.

دوم نسخ طبعی:

از جمله نسخ چاپ شده شروع این حدیث می‌توان به چند شرح معتبر اشاره کرد:

آ - کمال الدین عبدالرزاق کاشی: کمال الدین عبدالرزاق کاشی از معروف ترین عارفان تابع محیی الدین ابن عربی است. او دارای آثار بسیار مهمّ در تصوّف و عرفان است که از جمله معروف ترین آنها شرح بسیار مستوفی بر فصوص الحکم است و نیز تفسیر القرآن الکریم (که به غلط منسوب به ابن عربی است و تحت نام وی طبع گشته است) از آثار عمده او می باشد. اخیراً مجموعه رسائل او طبع شده که در میان آنها می توان به شرح حدیث کمیل اشاره کرد.^(۳۱) این شرح حدوداً ۶ صفحه است که جمله به جمله حدیث را شرح کرده است. استادی عبدالرزاق کاشی در این شرح مختصر نمایان است.

ب - سید حیدر آملی: او از بزرگان شیعی عارف مسلک و تابع عقاید محیی الدین ابن عربی است، از عالی ترین محققان مضامین عرفانی است. کار سترگ او بر فصوص الحکم و نیز اثر فوق العاده عمیق وی تحت نام جامع الاسرار و نیز اسرار الشریعه حکایت از عمق معارف وی دارد. او در ضمن اثر خود جامع الاسرار در موضعی به شرح این حدیث ما الحقیقه پرداخته است. و نکات بسیار استادانه ای را در این خصوص بیان می دارد.^(۳۲)

ج - ملا هادی سبزواری: که بسیار معروف و از تابعان ملاصدرا و متأخر می باشد و ذکر او از قلم اعلی شده و نگارنده در جایی دیگری به مقام او اشاراتی کرده است.^(۳۳) او در چند جا به این حدیث اشاره کرده است ولی در شرح الاسماء یا شرح دعاء الجوشن الکبیر بر آن تفسیر و تشریحی نگاشته است.^(۳۴) این تفسیر بسیار مهمّ و دارای نگاهی فلسفی به حدیث است.

د - علاءالدوله سمنانی: که از عرفای هم عصر عبدالرزاق کاشی است و با او مکاتبات و اختلافات آراء بسیار داشت در کتاب چهل مجلس خود گزارش گونه ای از این حدیث عیان داشته است. او علاوه بر نقل حدیث آن را ترجمه نیز کرده است که شیوایی او در بیان مطلب جالب توجه است.^(۳۵)

ه - کمال الدین حسین خوارزمی: شارح بسیار توانای مثنوی مولانا است که ارتباط شرح وی بر مثنوی با چهار وادی جمال ابهی در جایی دیگر توضیح داده شد. او نیز شرح بسیار استادانه و و فاضلانه و حکیمانه ای بر این حدیث نگاشته که از ماندگارترین شروح بر حدیث کمیل است. وی شرح خویش را در ضمن کتاب جواهر الاسرار در ضمن مقاله نخست از مقدمه خود آورده است که در استنتاج به تفسیر حضرت اعلی بسیار نزدیک است.^(۳۶)

و - شیخ احمد احسائی: گفتنی است که شیخ احمد و سید کاظم در مکتب شیخیه، بارها به مضامین و اصطلاحات این حدیث اشاره کرده اند ولی در چند جا از نوشته های خود شرح

گونه‌ای بر آن نوشته‌اند فی المثل شیخ احمد در شرح الزیارة و شرح العرشیه به این مطلب بلند عالی اشاره کرده است. (۳۷)

سوم مقون امری:

بعد از این شروع که اغلب قبل از نهضت بدیع بیانی مرقوم گشته، می‌توان به شروع امری اشاره نمود زیرا در امر بابی و بهائی تا آنجا که نگارنده مطلع است دو شرح بسیار مهم در این قضیه هست که می‌توان بدان پرداخت.

آ - تفسیر حضرت اعلی: همان تفسیری است که این مقاله به جهت آن تهیه شده است و از جمله آثار حضرت اعلی است که اگر تمامی مرقومات حضرتش اکتفاء به همین اثر می‌شد حجت کامل و بالغ بود. بعداً توضیحات مفصل‌تری در این باب نگاشته خواهد شد.

ب - تفسیر ادیب العلماء: بعد از تفسیر حضرت اعلی مطلب چنین متروک نماند که دیگر احدی به تفسیر حدیث نپردازد. بلکه این حدیث همچنان محلّ اعتناء احباب باقی ماند. نسخه‌ای از یکی از اهل بهاء هست که بنا بر خواهش برخی از احباء، او به تفسیر حدیث مبادرت ورزیده است. از این اثر فقط یک نسخه به لحاظ نگارنده این سطور رسیده است و آن هم نسخه‌ای است که کاتب آن سعید رضوی می‌باشد. ایشان در یک دفتر دو اثر را استنساخ کرده‌اند که خط نسخ خوانایی دارد. رساله اول از دید کاتب منحصر به فرد است و به تاریخ ۵ مهرماه سال ۱۳۲۳ از روی خط مؤلف که در کتابخانه امری تبریز بوده نسخه برداری کرده‌اند و آن عبارت است از استدلالیه‌ای که در اختتام آن مرقوم کرده‌اند:

"تمام شد رساله و جیزه در دست مؤلف و مصتّف آن احقر اذلّ عباد الله و کمتر و اقلّ اولیاء اولیاء الله ذوالفقار بن میرزای خمسی خلخالی الشاهرودی المدعوّ بالادیب و الملقّب بمدير الايالة في ليلة ۱۴ شهر محرم الحرام ۱۳۳۱ حامداً مصلياً مستغفراً متبهيماً مكبراً و الحمد لله رب العالمين" (۳۸)

چنانکه خود در متن رساله و در خاتمه آن اشاره کرده‌اند نام این اثر وجیزه است. و دیگر اینکه بعد از این رساله، تفسیر ما الحقیقه است که استنساخ آن در دهم مهر سال ۱۳۲۳ و از روی نسخه خطی کتابخانه امری تبریز صورت گرفته است. در شأن نزول این تفسیر مؤلف می‌نویسد:

"و بعد روحی لحبّک الفداء یا محبوب القلب و الفؤاد و طلعة الحبّ و الوداد و رقة سامی و نامه گرامی که حاکی از انوار حبّ و وفاء و آثار صدق و صفا بود

روشنی بخش عیون و مسرت افزای کینون (؟) گردید الحمد لله از بدایع عنایات الهی و تأییدات مقدسه ربّانی بکشف سبحات جلال مؤیدند... و اینکه مرقوم فرموده بودند که این سرگشته بیدای نادانی و پر بسته قید ناتوانی نصّ حدیث را مع شرح و ترجمه مرقوم دارم و عذر نیاورم فیا عجباً با اینکه الیوم شمس حقیقت مطلقه الهیه از اعلى افق عالم طالع و مشرق و انوار سلطان ظهور و آثار یتّبات مکّم طور در مشارق و مغارب آفاق ساطع و منتشر سدره و ولایت کلیه در سینای مبارکه به نار صمدانیه مشتعل و به اعلى النداء من فی الانشاء را به تقرّب به مقام اعلى و توجه به مشرق ابهی دعوت می فرماید... مع این کشف و شهود آیا سراج دلیل افروختن و به روشنی تفسیر و تأویل علم و عرفان آموختن سزاوار است عارف رومی علیه الرحمه گوید:

روز روشن هر که او جوید چراغ
عین جستن کوریش دارد بلاغ
از آن گذشته الحمد لله ساحت آن دیار به وجود مبارک حضرت محبوب
مستطاب برگزیده ربّ الارباب تیر بسیط علم و عرفان و بحر محیط حکمت و بیان
جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الابهی الذی اقامه الله علی تبلیغ امره
بین خلقه... مشرف و مزین است با کون آن مظهر فضل الهی و مهبط فیض لا
یتناهی در آن ارض از این لاشیء مفقود تبیین و تحقیق مسئله روا نیست تیمّم باطل
است آنجا که آب است،

بجائی که دریاست من کیستم
اگر او هست حقّا که من نیستم
ولکن از آنجا که اطاعت و امتثال امر و اراده آن محبوب روحانی بر این حقیر
واجب و لعلّ حکم و مصالحی در آن مندرج که بر فانی مستور و غیر معلوم است
اظهاراً لانتقادی لارادتک الشریفه بذكر حدیث می پردازد. (۳۹)

مطالب بسیاری در همین مقدمه هست که بر تفصیل مطلب می افزاید ولی باید دانست که این
شرح در زمان جمال ابهی نگاشته شده و بنا به خواهش فردی است که در همان زمان مشرف به
حضور حاجی حیدر علی می بوده است ولی با اینهمه بنا به عللی شرح را از جناب ادیب خواسته
است. این شرح نسبتاً مفصل و حدود سی صفحه می باشد. جای آن دارد که انشاء الله در آتیّه
ایام به حلیه طبع آراسته گردد.

۴ - تفسير حضرت اعلى بر حديث ماالحقيقة

تفسير حضرت اعلى بر اين حديث از جمله آثار ايشان است که از دير باز شناخته شده بود و در سلسله فهرست توابع مبارکه منظور گشت. تفسير حديث کميل در فهرست مکتوب ظهور الحق موجود است^(۴۰) فاضل مازندرانی اين تفسير را در ضمن فهرستی می آورد که جزو آثار نازله قبل از هجرت از شیراز به اصفهان نازل شده است.^(۴۱) بنا بر اين اگر اين نکته درست باشد که هست، تاريخ نزول اثر بايد حوالی سال یک يا دو ظهور باشد. زيرا حضرت اعلى در رمضان سال ۱۲۶۲ از شیراز خارج شدند و بنا بر اين بايد تاريخ نزول اثر سال ۱۲۶۲ يا ۱۲۶۱ در نظر گرفته شود.^(۴۲) متأسفانه از مخاطب آن اطلاعی در دست نيست ولی از آن نسخ عديده ای هست که می توان به آن اشاره کرد.^(۴۳)

آنچه در اين نسخ به چشم می خورد آن است که تعدادی از توابع اين مجموعه ها تکراری است و معمولاً همراه تفسير ماالحقيقة ضبط و درج شده اند. برخی از توابع بسيار معروفند مانند رساله في السلوك الى الله و في التسديد و تفسير حديث كل يوم عاشوراء و تفسير نحن وجه الله و في القدر و تفسير حديث من عرف نفسه و نظاير اينها. نکته اين است که اغلب آنها با مصادري نظير بسم الله الرحمن الرحيم، که هميشه در صدر توابع مبارکه است شروع نمی شوند و در برخی از نسخ نیز قبل از هريك از آنها ذکر مسئله و يك شماره شده است. يعنی نبايد اين توابع آثار مستقلي باشند تا اينکه با توجه به نسخه I معلوم شد که گویا يك يا چند تن از مؤمنان زمان ظهور، ۲۴ مسئله را در ضمن نامه ای از حضرت اعلى استفسار می کنند که حضرت اعلى در ضمن يك توقيع مسئله هر يك را تفسير و تبیین و تشریح می فرمايند و گاهی به نام سائل مورد نظر نیز اشاره می فرمايند. اصل توقيع شامل يك بسم الله است در صدر اثر مبارک و بعد بيان مبارک حاوی بيست و چهار مسئله مزبور می گردد که ماالحقيقة یکی از آنها است، صدر اصل توقيع مبارک اين است:

"بسم الله الرحمن اللهم اني اشهدك بما قد اشهدتني بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك تحيي وتميت وتميت و تحيي و انتك انت الحي الذي لا تموت.... هذه صورة مسائل الاربعة والعشرين، المسئلة الاولى حديث معرفة النفس قال السائل سلمه الله تعالى ما معنى الحديث المروي عن علي (ع) من عرف نفسه فقد عرف ربه، اقول اعلم يا اخي...."^(۴۴)

و بعد ساير مسائل را توضيح می دهند که به ترتيب عبارتند از: مسئله قدر، تفسير قول نحن

وجه الله، تفسیر حدیث کلّ یوم عاشوراء، مسئله فی التّسدید، فی السلوک الی الله، مسئله هفتم تفسیر ما الحقیقه، تشریح فی بیوت اذن الله ان ترفع، علم مبادی، لوح حفیظ، تقارب و تباعد، علم الجوامد، علم جموع، سلسله ثمانیه، تحریم محارم، قرائت ادعیه، علم حروف، حکم مرض، میعاد، خطبه، نکته در صرف، صبیان مومنان، تفسیر آیه از خطبه طتنجیه.

آنچه باید اضافه کرد این است که به مرور زمان برخی از این مسائل نظر به سابقه معارفی و یا بنا بر مضامین خاصی که داشتند در نظر مؤمنان و مستنسخان تواقیع مبارکه بیشتر محلّ توجه قرار گرفت و آنها را بارها بدون درج سایر مسائل دیگر، نسخه برداری کردند و از این جا بود که تفسیر ما الحقیقه و سایر مسائل این تویع به عنوان تویع خاصّ لحاظ شد.

اگر نکته مزبور حقیقت باشد تنها ابهامی که در این قضیه است مسئله مربوط به مسئله ششم یا رساله سلوک است که دقیقاً قبل از تفسیر ما الحقیقه درج شده است. در انتهای رساله سلوک حضرت اعلی می فرماید:

"و ذلك الكتاب سبيل السلوك الاختصار لا ولي الا بصار وفيه كفاية للمخلصين الموحدين و على التفصيل كتبها سيدي و معتمدى و معلّمى سيد كاظم الرشتي اطال الله بقائه فحصل و اسلك سبيل ربك" (۴۵)

بیان می فرماید که تا این اندازه در این رساله سلوک، کافی است و به اختصار بیان شده و برای تفصیل باید به کتاب سید کاظم رشتی که آنها رساله سلوک نام دارد، مراجعه کرد. بحث در جمله اطال الله بقائه در وصف سید کاظم می باشد که گوی زمان نزول اثر هنگامی است که سید کاظم رشتی زنده بوده است. بنا بر این لا اقل رساله سلوک باید قبل از ۱۲۵۹ ق یعنی سال وفات سید کاظم و قبل از اظهار امر حضرت اعلی صورت گرفته باشد و این نکته ای است که تنها جناب فاضل مازندرانی از محققان قبل بدان اشاره کرده است. (۴۶) اما نکته این است که آیا جمله مزبور فی الحقیقه دلالت بر حیات سید کاظم می کند و یا اینکه قبلاً رساله سلوک نوشته شده و بعد جزو این بیست و چهار مسئله قرار گرفته است. این ظنّ زمانی تقویت می گردد که در بیست و چهارمین سؤال باز صحبت از سید کاظم است زیرا این سوال مربوط به جمله ای از خطبه طتنجیه می باشد که سید کاظم بر آن شرح نگاشته است، می فرماید:

"قال مولانا علی (ع) فی خطبة الطتنجیه علی قائلها آلاف الثناء و التّحیه الحمد لله الذی فتق الاجواء آه قال المعلّم روحی فداه اقول و انا اقول...." (۴۷)

معلوم است که در این بخش سید کاظم وفات کرده است. لذا نکته قطعی در این زمینه

مربوط به تحقیقات آتیه است. اما آنچه بدیهی است این است که هم سبک اثر و هم دلالات فوق نشان می‌دهد که تفسیر ما الحقیقه جزو نخستین آثار حضرت اعلی و یحتمل قبل از ۱۲۶۱ صورت گرفته است.

همین جا باید افزود که حدیث مع الحقیقه سوای آنکه در این توقیع مبارک مورد تفسیر قرار گرفته، در دیگر آثار مبارکه ایشان نیز مذکور گشته است که به برخی از آن بعداً اشاره می‌شود.

۵ - محتوای تفسیر مبارک:

همان قسم که معلوم افتاد این توقیع مبارک، تفسیر حدیث ما الحقیقه است که بنا بر ذکر حدیث برای حقیقت پنج تعریف بیان گردیده است که یک خاتمه نیز دارد:

حقیقت: کشف السبحات الجلال من غیر الاشارة.

حقیقت: محو الموهوم ومع صحو المعلوم.

حقیقت: هتک الستر لغلبة السر.

حقیقت: جذب الاحدیة لصفة التوحید.

حقیقت: نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید.

خاتمه: اطف السراج فقد طلع الصبح.

جان کلام این است که حضرت اعلی بیان می‌فرمایند که حقیقت واحد است ولی عبارت کردن از آن به صورت‌های متفاوت انجام می‌گیرد و جواب‌های متفاوت حضرت علی^ع به همین سبب است نه اینکه حقیقت‌ها متفاوت می‌باشند به عبارت دیگر حقیقت همان معنای نخست یعنی کشف سبحات جلال است که می‌تواند به صورت‌های دیگر بیان شود. لذا بیشترین تفسیر مبارک روی تعریف نخست متمرکز گشته است.

حضرت اعلی در ابتدای اثر بیان می‌دارند که کلام حضرت علی^ع محیط بر کل شیء است و این لب لباب آثار حضرت نقطه بشمار می‌رود زیرا کلمة الله اساس و بنیان ارتقاء مقام نوع انسانی است و حتی تأثیر بر کل شیء دارد بلکه باید گفت که کلام الهی در جمیع عوالم الهی جاری و ساری می‌شود. بحث در باب کلمة الله اصول معتقدات امر بانی را تشکیل می‌دهد زیرا کلمة الله با ذات خداوند مرتبط است و نشان هستی اوست. همان قسم که او واحد و محیط است کلام حضرتش نیز واحد و محیط می‌باشد. اقتران در مقام فعل خداوندی، مشابهت و مماثلت خداوند با کلمة الله است که فعل او را می‌سازد و توسط مشییت اولیه تحقق می‌پذیرد. از این جا

بر می آید که کلام مظهر امر همان کلام خداست و تعبیر از آن محتاج احاطه ای است در خور مظهر امر. بنا بر این سائل کلام الله، نظیر کمیل، اگر ناظر به وحدت بین کلمه الله و کلام مظهر امر نباشد از مرتبه عبودیت خارج شده و این همان است که حضرت اعلی در مقدمه تفسیر حدیث، به عبارت حال کمیل یاد کرده اند. کمیل چون خویش را در مقام حضرت علی دید و عبودیت خویش را نادیده انگاشت، جسارت بر فهم کلمه الله که همان حقیقت است، نمود. ولی چون حضرت علی مقام او را به او نمایانند و به عبارت ما لک و الحقیقه او را مخاطب ساختند، کمیل ره نیستی گرفت و نشان عبودیت از خویش ظاهر ساخت، عبودیت او کار ساز شد و حضرت علی را به نغمه در باب حقیقت دمساز کرد.

اول از همه، حقیقت کشف سبحات جلال است و سبحات یعنی هر آنچه که در طریق معرفت قرار دارد، باید بسوزد و نابود گردد^(۴۸). برخی از این موانع در نفس سالک است و برخی بیرون از او قرار دارد. لذا کشف سبحات معانی مختلف می یابد. ولی جوهر مطلب آن است که سبحات مجلله مربوط به قلب و به تعبیر حضرت اعلی بخش فؤاد می باشد، در این باره جمال ابهی فرمودند:

"سالکین سیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهر و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه"^(۴۹)

در مقامی علماء سبحات جلال می باشند که باید خرق شوند جمال ابهی توضیح می فرماید:

"و از جمله سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع ناظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره تسلیم امر الله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه الهی را بشنوند"^(۵۰)

در مقامی نفس علم سبحات جلال است در ایقان فرمودند:

"حجاب اکبر را که می فرماید «العلم حجاب الاکبر» به نار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر افراختیم و به این افتخار می نمایم که الحمد لله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم او متمسکیم و نه به معلومی جز تجلی انوار او متشبث"^(۵۱)

در مقامی حتی معانی مسطور و مستور در کلمه الله که سرّی از اسرار الهی است و معنایش

مخفی از انظار است، همان سبحات می باشد، نظیر معنای خاتم النبیین، جمال ابهی می فرمایند:
 "همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّه است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع به این حجابات محدوده و سبحات مجلّه عظیمه محتجب مانده اند." (۵۲)

برخی از این حجابات نیز در درون آدمی است که باید بسوزد و از بین برود و در تعبیر جمال ابهی شئونات بشریّه است که سبب سدّ ناس می گردد و به قول حافظ تو خود حجاب خودی از میان برخیز. (۵۳) به هر تقدیر معرفت به سبحات امری است و کشف آن امری دیگر که هر دو باید صورت گیرد تا حقیقت عیان گردد. در اینجا کمیل متوجّه نشده، توضیح می خواهد و حضرت علیّ نیز چهار مرتبه دیگر بر آن می افزایند ولی از نظر حضرت اعلی تمامی آنها یک معنا دارند و آن همان دو مرحله سبحات و کشف آن می باشد که مطابق با جدول زیر تنظیم می گردد:

کشف	محوالموهوم	هتک الستر	جذب الاحدیة	نور صبح ازل	قدم اول
سبحات جلال	صحوالمعلوم	غلبه السرّ	صفة التوحید	هیاکل التوحید	قدم دوم

همان قسم که پیداست باید برای رسیدن به حقیقت دو گام برداشت یکی از خود گذشت و دیگر از عالم و کونین فراتر رفت. همان که به تعبیر ملیح حلاج «خطوتان و قد وصل» است و به تعبیر جانانه حضرت جانان «قدم اول بر دار و قدم دیگر بر عالم قدم گذر».

اما این حقیقت چیست که باید چنین سخت حاصل گردد، در اختتام تفسیر حضرت اعلی این حقیقت همان شناخت مظهر امر و معرفت به عهد و میثاق او معنا شده است. حضرت محمد و میثاق او در باب حضرت علیّ، گوهر حقیقت و کیمیای هستی است که باید بدان نائل گشت. اولی شهر علم و دیگری باب آن است. لغت باب اشاره به «انا مدینه العلم و علیّ بابها» دارد که ائمه ابواب حقّ اند. در حقیقت، به شهر علم نتوان رسید مگر با ورود از باب آن، چنانکه حضرت اعلی در همین تفسیر فرمودند: «کشف السبحات دخول المدینه و هی الجلال من غیر اشاره اعنی حین غفلة من اهلها». مگر بحران تمدّن کنونی ما نیز جز این است که روزگار غفلت است و عرصه حسرت. مگر این نیست که انسان امروز مراد از علم را نفهمیده و علمی را بت خویش ساخته که باید فرو ریخته شود؟ آیا متطبّیان امروزی یا عالمان نهضت مدرنیته سر آن ندارند تا همه چیز را به مدد علم (ای کاش علم بلکه به مدد تکنولوژی) بهبود بخشند و آدمی را

به سر منزل مقصود رسانند ولی غافل از آنکه این ره علم که می‌روند به ترکستان ویرانی مقام انسانی منتهی می‌گردد.

عهد و میثاق همین معنا را دارد که از طریق مطلع پیمان باید به مدینه علم وارد شد ولی نباید به باب علم از خود علم محروم ماند و این آفت دین نیز بوده و هست. پیمان حقیقی شبه علم را از علم تعیین می‌کند و تبیین می‌نماید. حضرت اعلیٰ درست آخرین تعریف از حقیقت در حدیث کمیل را که می‌گوید نور اشراق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره را کلمه به کلمه در مورد مراتب نبوت و امامت صدق می‌دهند، و این همان جمله‌ای است که نظر صنایع اهل تصوف را به خود جلب نموده، چنانکه قول شبلی از قبل نقل شد و سید حیدر آملی نیز در کتاب سترگ خویش بحر المحيط آن را تاویل به مقامات ائمه نمود. (۵۴) تفسیر حضرت اعلیٰ از این جمله به این ترتیب است که: صبح الازل = حضرت علی، من = حضرت حسین، اشراق = ائمه، نور = حضرت فاطمه، هیاکل التوحید = انبیاء و اوصیاء، آثاره = شیعه (نظیر کمیل). ولی باید دانست که تمامی اینها فرع شمس ازل = حضرت محمد است زیرا اساس هستی اوست.

فهم این دقیقه خارج از حوصله شئون ادراکی آدمی است مگر در مرتبه فؤاد، لذا حضرت اعلیٰ بار دیگر بیان می‌دارند که در کلیات، چهار مقام ادراکی یعنی نفس و عقل و روح و فؤاد وجود دارد که سه تای نخست یعنی نفس و روح و عقل ظلمات ثلاثه می‌باشند که بعد از متروک نهادن آنها می‌توان به مشعر فؤاد رسید که در آثار حضرت اعلیٰ و چهار وادی جمال قدم بحث آن به طور مستوفی بیان گردیده است. (۵۵) بر این دقیقه مولانا جلال الدین آگاه بود زیرا او به تصریح از این چهار مرتبه یاد می‌کند:

عقل، بند و دل، فریب و جان، حجاب راه زین هر سه نهانست ای پسر
در این جا این نکته معلوم می‌شود که حقیقت مدارجی دارد که بنا بر آلت درک حقیقت ظاهراً متفاوت می‌نماید ولی در واقع، مظاهر مختلف می‌یابد. حضرت اعلیٰ خود بنفسه المقدس در تفسیر بسیطة الحقیقة به این حدیث کمیل اشاره می‌فرمایند که:

فلا یخفی ان جوهریات معانی العلم لم تدرک بکلمات اهل الجدل لانّ الحقیقة فی عرفان تلك المسائل هو كشف سبحات عن ساحة قدس الجلال من غیر الاشارة الانفصال والاتصال كما امر علی (ع) لکمیل ابن زیاد النخعی حین سئل عن الحقیقة قال (ع) كشف سبحات الجلال من غیر الاشارة ثم قال زدنی.... ولقد شرحت اشارات ذلك الحدیث فی مقامه وان الان لیس المقام مقام البیان" (۵۶)

يعنى جوهر معانى علم امرى نيست كه به كلمات اهل جدل ادراك گردد زيرا حقيقت همان كشف سبحات از ساحت قدس جلال است. تاكيد حضرت اعلى بر اين است كه شناخت حقيقت به طور ماوراء عقل نياز دارد كه به آن فؤاد گویند^(۵۷) و بارها بر اين قضيه اشاره كردند، چنانكه در صحيفه بين الحرمین نیز با عنایت به این حدیث توضیح فرمودند:

"ان اتق الله و ارحم نفسك و ادخل باذن الله فى مدينة ربك و قل حطة على سبيل ما علم على عبده كميل بن زياد النخعي على صراط قويم ان اكشف من هذا الباب سبحات الدلائل من غير اشارة قد نزل ن الفؤاد قريبا، و ان اردت الاشارة فقد حرم عليك لقائه و كنت عند الله فى ارض الحد مكتوباً"^(۵۸)

به این مضمون كه بايد تقوا كرد و بر خویش رحم نمود تا به اذن الهی داخل در مدینه الهی شد همان قسم كه حضرت علی به كميل یاد داد تا از سبحات دلائل بگذرد و به مرتبه فؤاد نائل شود، و الا باید در مرتبه اشاره متوقف ماند و به محدود قانع گردد. در عالم واقع این حقیقت همان مظهر ظهور است كه در مورد حضرت اعلى نیز مصداق كامل یافت. در اینجا نکته ای هست كه حضرت اعلى این حدیث را به مراتب ظهور خویش در شش سنه تأویل فرمودند يعنى هر يك از معانى پنج گانه حقیقت در حدیث را به يك سنه از سنوات ظهور خویش تفسیر نمودند، به این ترتیب:

"يقين می نمائی كه ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسئول عنه هست كه در حدیث كميل دیده در سنه اول كشف سبحات جلال من غير اشاره بین و در ثانی محوالموهوم و صحو المعلوم و در ثالث هتك الستر لغلبة السرّ و در رابع جذب الاحدية لصفة التوحيد و در خامس نور اشرق من صبح الازل يلوح على هياكل التوحيد بينى و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر تو خود هارب نگردی"^(۵۹)

بنا بر این حدیث می تواند در مراتب خود، اشاره به مدارج مظهر ظهور باشد كه در عالم امر طی مقامات می كند فى المثل در عالم امر، محوالموهوم و صحو المعلوم می تواند مترادف نفس رحمانی باشد كه به این مطلب خود حضرت اعلى اشاره فرمودند:

"سرالسرّ قد نعبر عنه بالشجرة التى تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن... و بالمحو الموهوم و صحو المعلوم و بالنفس الرحمانى و بالامر الالهى و بالولاية المطلقة الكليّة"^(۶۰)

لذا مراد از اين مطلب آن است حقيقت به اين معنا دست نيافتني است مگر آنکه سير و سلوك نمود و نخستين وادی که بايد از آن عبور کرد همان ترک ماسوی الله است که تعبير آن کشف سبحات جلال می باشد:

"وان الحقيقة لن يدرك إلا بنفى ما سواها وان جوهرات آيات العلم لم ينفع لمن اراده مقام ربّه في نفي السبحات و الاشارات و العلامات و الدلالات كما صرح بذلك قول من سكن في لجة الاسماء و الصفات بان الحقيقة هو كشف السبحات من غير الاشارة و ان تلك الرتبة موجودة في غيبك و حضرتك بل لا ظهور لك إلا به" (٦١)

از طرف ديگر صبح آخر حديث را به آیه قرآنیه اليس الصبح بقريب تأويل می فرمايند و از عدد قريب که هم اندازه با فجر است به آیه سلام هی حتی مطلع الفجر می رسند (٦٢) که خود حائز اهميت است. بايد گفت که حضرت اعلى هميشه حقيقت را اظهر من الشمس می دانند که هست و اين حجاب نفس است که باعث می شود نور حقيقت يا شمس، به طالب نرسد:

"وانت يا ايها الجليل لتعرف سبل الذكر و الدليل و لا اخاف عليك اذا استأنست في ساحة القدس برّب جليل و انّ الامر بذلك اللطافة التي لا يحصيها احد الا الله اذا احتجبت عنه باشارة لتبعد منه ما لا يعلمه احد الا الله كما حين سئل الكميل عن عليّ (ع) اطرده روجي فداه بما سئل عنه لانّ المسئول عنه هو اقرب اليه من من لم ير نور الذي قد احاط سرّه و علانيته يبحث لم يك نوراً سواه فكيف يقدر ان يرى الحقيقة بالحقيقة و يشاهد سرّ الصمدانية بالنور الازلية و ان ذلك مشهود عند مثل جنابك بمثل هذه الشمس في نقطة الزوال" (٦٣)

٦- تفسير ماالحقيقه (اصل توقيع مبارک)

ما تفسير حديث الحقيقه (٦٤)، اما الجواب و هو انّ كميل بن زياد النخعي اردفه على يوماً على ناقته، فقال كميل يا مولاي: ما الحقيقه؟ قال (ع): ما لك و الحقيقه؟ قال: الست صاحب سرّك؟ قال (ع): بلى و لكن يرشح عليك ما يطفح مني (٦٥). قال: او مثلك يخبّ سائلاً؟ قال (ع): كشف سبحات الجلال من غير الاشاره. (٦٦) فاعلم انّ كلامه محيط بكلّ شيء (٦٧) و جارية في كلّ العوالم لانّ الكلام تجلّي من تجليات المتكلم و الله تعالى جعله مظهر احاطته و تجلّيه و كلّ ظهوراته. لانّ الذات وحده و حده احاطته نفسه و هو المحيط و لا محاط، و مقام الاقتران (٦٨) مقام فعله و ظهوره و

هو مخلوق خلقه بارئته بنفسه واستقره في ظلّه وان كلّ التعبيرات في مقام المعرفة تعبر عن مقامه و احاطة كلامه احاطة كلام الله [لا يعزب عن ظلّه شيئاً] (٦٩). فاذا عرفت هذه المقدّمة فاعلم ان حال كميل يظهر من جوابه، أنّه ما كان كاملاً في مقام العبوديّة والّا لم يسئل عن الحقيقة لانّ السّؤال عنه نفسه وليس هو غيره بل هو الاظهر من ان يسئل كما قال سيّد الشّهداء (٧٠) في دعاء العرّة: [ايكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك متى غبت حتّى تحتاج الى دليل يدلّ عليك و متى بعدت حتّى تكون الأثار هي التي توصل اليك، عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقيباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبّك نصيباً] (٧١) و لو لا ان كميل رأى نفسه مرادفاً له (ع) في الرّكوب على الناقة لما جسر على مثل هذا النوع من الكلام معه (ع) و لو أنّه عرف نفسه لم يقدر ان يرادف معه لانّ حقيقته رشحة ما طفع من جلاله (ع) فكيف يمكن للشّماع ان يرادف قصّ الشّمس؟ ذلك محال، فان الشّيء لا يجاوز وراء مبدئه و لقد اخطأ كميل لما رأى مرادفته معه فتوهّم لما رأى نفسانيّته و حقيقته، فسئل [ما الحقيقة]، قال (ع) [ما لك و الحقيقة] قال (ع) [ما لك و الحقيقة قصد (ع) بانّك في مقام الاتينية و ذلك شرك بعدك بعد المشركين] او هو اقرب اليه من جبل الوريد [٧٢] ما لك و الحقيقة فلما سمع نداء البعد و عرف الشّرك من نفسه خفّ عند بارئه و دقّ ظلمايّة نفسه قال [الست صاحب سرّك] فقال بلى، لطفاً به لانّ لا ينخمد نار محبّته و رشح عليه ما يطفح و عرفه (ع) بقوله: [يرشح عليك ما يطفح منّي] بانّ حقيقتك يا كميل رشحة من مقام الانبياء و هم يطفح منّي و بمعنى آخر ان مقام حقيقتك الذي سئل عنه رشحة ما يطفح من حقيقته لديك، الحاصل لما سمع كيل مسئلة العبد اقام نفسه في مقام عبوديته و ذلك عند مولاه قال او مثلك يخيب سائلاً و حينئذ يخرج الحجب و يكون قابلاً لمطالعة انوار جمال حقيقته قال (ع) و هي تجلّية لها بها في بدء وجوده بقوله [يا نار كوني برداً و سلاماً] (٧٣) قال (ع) [كشف سبحات الجلال من غير اشارة] يا كميل فاكشف جميع السّبحات لاية خلق الله و استقرّ في بحر جلاله خالقهم من غير اشارة الى و لا اليك لان الاشارة من السّبحات، و السّبحات حجب البحت و عياء الصّرف و هي مقام الاسماء و الصّفات (٧٤)، و الجلال مقام المسمّى و نفي الصّفات.

تنبيه ربّاني (٧٥): فاعلم انّ الحقّ قديم و الخلق الممكن حادث و الحقّ اجلّ من ان نزل الى الا ما كان و الامكان ممتنع فيه الصّعود الى الازل فوجب في الحكمة على الحقّ القديم ان يصف نفسه للخلق حتّى يعرف الخلق بارئهم و يبلغ الممكن غايته من فيض القديم و هذا الوصف مخلوق لا يشبه بوصف و هو آية [ليس كمثله شيء] (٧٦) و هذا الوصف حقيقة العبد [من عرفه عرف ربّه] (٧٧) كما اشار اليه الامام (ع): [الهي بك عرفتك و انت دللتني عليك دعوتني اليك و لو لانت لم ادر ما

انت] (٧٨) وقال: [اعرفوا الله بالله] (٧٩) وذلك الوصف المغير في بعض المقامات بالنفس التي من عرفه عرف ربه، وفي بعض المقامات بالفؤاد (٨٠) وهذا الوصف الربوبية التي هي كنه العبودية والآية التي اراها الله في الآفاق والانس حتى يتبين للخلق أنه الحق (٨١).

فانظر بعين فؤادك ان حقيقتك ربوبية ربك لك بك انت هو و هو انت الا أنك انت انت و هو هو (٨٢) وله مقام وحدة هوية ذات البحث لا ذكر ولا اشارة ولا تعبير عن هذا المقام الأبالعجز وهو مقام [كمال التوحيد بنفي الصفات] (٨٣) والربوبية التي اذ لا مريبوب لا ذكرا ولا احاطة ولا ظهورا وبهذا المشعر عرف نفسه نفسه مجردا عن الاسماء والصفات والافعال وبعد هذا المقام له ثلاث تجليات: معرفة الاسماء والصفات والافعال (٨٤)، وبهذا المشاعر تنكشف بالاستدلال معرفة الاسماء والصفات والافعال من الله سبحانه وان الله متجلي لك بك و ناظر لك بك و محيط لك بك وهذا المقام جنتك الاعلى و مسجدك الاقصى، لأنه ليس لاهل جنة الرضوان الا ذكر الله الاعظم واسم الله الاعز الاكرم وهذه المرتبة لا يشار اليها بالاشارة مع كمال قربها بعيدة و كمال بعدها قريبة لا توارىها الحجابات وهو فوق كل شيء [المستسر بالسر والمقنع بالسر المستسر] (٨٥) لا يفيد في معرفته الا السر وذلك المشار اليه في الحديث عن علي (ع) [في النفس الملكوتية قوة لاهوتية] (٨٦) و جوهر بسيط حيية بالذات اصلها العقل وهو المراد بالصبح الازل منه بدعت و عنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابهت و منها بدئت الموجودات و اليها تعود بالكمال فهي ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى (٨٧) من عرفها لم يشق ابدأ و من جهلها ضل و غوى فمن وصل الى الجلال لم يشق ابدأ و من غرق في بحر السبحات محبوب عن لقاء حقيقته ضل و غوى و تلك الاشارات تكشف السبحات و الاشارات للوصول الى الجلال فاذا كشفت انوار الجمال عن نفسك عرفت ربك ذا الجلال و الاكرام.

معنى آخر كشف السبحات دخول المدينة و هي الجلال من غير اشارة اعنى حين غفلة من اهلها و المعنى آخر ان حقيقتك جلال و هو الوجه من مولاك و لكن من غير اشارة و جهة. و الحاصل كميل لا يخلو حالة اما سعد و تعلل و طلب تجليا اخرى و تحير و لم يدرك قال: [زدني بيانا] فقال (ع): [محو الموهوم] اي السبحات و [صحو المعلوم] (٨٨) اي الجلال و الحقيقة واحدة و العبارات مع كثرة الفاظها واحدة و لا يفهم الا اهل الافئدة و لهذا كميل طلب الزيادة بعد بيانه و بعد قوله (ع) طلبه الزيادة لا يجد به و لا يحصل له ما طلب فقال زدني بيانا، فقال (ع): [هتك الستر لغلبة السر] و هذا معنى الاول و الثاني عرفها من عرفها و جهلها من جهلها فقال كميل بلسانه في السر [هل من مزيد] و بالقول [زدني بيانا] فقال (ع): [جذب الاحدية لصفة التوحيد] يا كميل الاحدية

جاذبك الى التوحيد لانّ مشاهدتك بالله تكشف الحجب والاسرار والحقيقة الجلال في الاولى و
المعلوم في الثاني و السرّ في الثالث و الاحديّة في الرابعة و ما اطلع السائل فقال: [زدني بياناً] فقال
(ع): [نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره]، مقصوده يعرفه بيان مقامات
ظهور الفعل و آثاره الصّبح الازل على (ع) و الشّمس الازل محمّد (ص) و من اشارة الى الحسين و
اشرق الى الامّة و النور اشارة الى فاطمة و هياكل التوحيد الانبياء و الاوصياء و آثاره مقامك و
مقام الشّيعه يا كميل اشارة الى ان من فاطمة عليها السّلام تلعلع حقايق الانبياء و الاوصياء ثمّ بعد
ذلك طلب الزيادة فقال [زدني بياناً] فقال (ع): [اطفاء السراج فقد طلع الصّبح] قصد (ع) بأنك يا
كيل اطفاء السّراج التي تمشى بها في ظلمات العقل و النّفس و الرّوح حتّى طلع لك الفؤاد و هو
الصّبح^(٨٩) و اشار (ع) الى معنى حقيقتنا في هذا المقام بأنك يا كميل سراج و انا الصّبح لا تكلم و
اسكت فاني اريد صلوة الصّبح فاعرف الاشارة و اعلم انّ هذا المقام موجود في غيبيتك و
حضرتك و هو الكافي لك او لم يكف بربك أنّه على كلّ شيء شهيد و انت بعينه تعالى نظرت و هو
الناظر لك بك و ليس اقرب اليك شيء من حقيقتك لديك و هذا المقام لا بداية له و لا نهاية و
[هو الأوّل و الاخر و الظاهر و الباطن]^(٩٠) و هو اعلى مقاماتك و اثني درجاتك و هذه الحقيقة
آية حادثة مخلوقة كقولك لا اله الاّ الله كما أنّه يدلّ على توحيد الله. كذلك حقيقتك و لا فرق
بينهما بوجه فاعرف قدرك و اكتبها الاّ عن اهلها فانّا لله و انا اليه راجعون^(٩١).

يادداشتها و مأخذ و مراجع

- ١- قاضي نورالله شوشتری: مجالس المؤمنین ج ٢، اسلاميه، ١٣٦٥ ش، ص ٩-١١
- ٢- ابوالحسن مسعودی: التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاينده، علمی و فرهنگي، ج ٢، ١٣٦٥ ش، ص ٢٩٧
- ٣- محمّد بن جرير طبري: تاريخ طبري يا تاريخ الرسل و الملوك ج ٨، ترجمه ابوالقاسم پاينده، نشر اساطير، ج ٢، ش، ١٣٦٢ ش، ص ٣٧١٦
- ٤- ابن ابی الحديد: شرح نهج البلاغه ج ١٧، به تصحيح محمد ابوالفضل ابراهيم، طبعه الثانية، دار الاحياء التراث العربي، ١٩٦٧ م، ص ١٤٩
- ٥- نظير سلسله رفاعيه، كه از همين كميل بن زياد به حضرت عليّ انتساب مي يابند بنگريد به احسان الله استخري: اصول تصوف، نشر معرفت، بي تاريخ، ص ١٣ و ٤٨ و حتّى شيخ مجدالدين بغدادى او را در سلسله خرقة خويش معرفي مي كند (همان / ١٣٩) و شيخ نجم الدين كبرى نيز (همان / ٢٠١). شاه نعمت الله ولي نيز از طريق كميل به تشييع گره خورده است. (تصوف و تشييع / ٢٣٦)

- ٦- همبستگی میان تصوف و تشیع / ٢٣٠ و نیز بنگرید به معصوم علی شاه شیرازی: طرائق الحقائق ج ٢، نشر فروغی، بی تاریخ، ص ١٣٥ و نیز کامل مصطفی الشیبی: تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر، ج ١، ١٣٥٩ ش، ص ١١٨-١١٦
- ٧- ابوالحسن مسعودی: مروج الذهب ج ١، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ١٣٤٤ ش، ص ٧٨١
- ٨- ابن واضح یعقوبی: تاریخ یعقوبی ج ٢، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، ج ٥، ١٣٦٦، ص ١٢٢
- ٩- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب عبدالبهاء ج ١، مطبعة كردستان العلمية، مصر ١٩١٠ م، ص ٥-٦
- ١٠- برای مثال جمله یا کمیل العلم خیر من المال و العلم یحرسک و انت تحرس المال را می توان در اغلب کتب دید برای نمونه بنگرید به فیض کاشی: الحجّة البيضاء ج ١، به اهتمام علی اکبر غفّاری، نشر اسلامی قم طبعه الثاني، ١٣٨٣ ق، ص ٢٥
- ١١- بنگرید به الحجّة البيضاء ج ١/٦٤ و برای اهدیت آن بنگرید به قی: کمال الدین و اتمام الحجّة، ج ١، نشر قم، ص ١٧٩
- ١٢- بنگرید به بحار الانوار ج ١/٨٥ و نیز فیض کاشی: علم الیقین ج ١، نشر بیدار، قم، ١٣٥٨ ش، ص ٢٦٨
- ١٣- بنگرید به سموات سلوک، که در سال ١٩٩٨ م به پایان رسید و نسخه از آن در کتابخانه ارض اقدس محفوظ است.
- ١٤- فیض کاشی: کلیات مکنونه من علوم اهل الحکمة و المعرفة، به تصحیح عزیزالله عطاردی قوچانی، نشر فراهانی اصفهان ج ٢، ١٣٦٠ ش، ص ٧٧-٧٦
- ١٥- ملاً هادی سبزواری: شرح دعاء الصباح، به اهتمام نجفقلیبی، دانشگاه طهران، ج ٢، ١٣٧٥ ش، صص ١٠٦-٩٢
- ١٦- شیخ عباس قی: مفاتیح الجنان، انتشارات فواد، ج ٢، ١٣٦٥ ش، ص ٦٩-٦٢
- ١٧- حضرت عبدالبهاء: مکاتیب ج ١، به اهتمام زکی الکردی، مصر ١٩١٠ م، ص ٣٩٧.
- ١٨- مظفر علی شاه: کمیلیه منظوم، نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ٥١٨١ ورق ١ الف.
- ١٩- علاءالدوله سمنانی: چهل مجلس، به تصحیح نجیب مایل هروی، نشر ادیب ١٣٦٦ ش، ص ٢٤٧
- ٢٠- الهی اردبیلی: شرح گلشن راز، به اهتمام محمد رضا برزگر خالقی، عفت کرباسی، نشر دانشگاهی، ج ١، ١٣٧٦ ش، صص ١٨٢-١٨١
- ٢١- برای نظر مؤلف و مترجم بنگرید به مصطفی کامل شیبی: همبستگی میان تصوف و تشیع، ترجمه دکتر علی اکبر شهبانی، دانشگاه طهران، ١٣٥٤ ش، ص ٧٩
- ٢٢- این حدیث را افرادی نظیر ابن ابی جمهور احسانی در کتاب المجلی چاپ سنگی و نیز مرحوم فیض کاشی در عین الیقین و علم الیقین و نیز شیخ احمد در شرح الزیارة و عبدالرزاق کاشی در و علاءالدوله سمنانی چنانکه بعد از این خواهد آمد نقل و بعضاً شرح کرده اند.
- ٢٣- همبستگی میان تصوف و تشیع / ٩٤
- ٢٤- همان / ٩٤
- ٢٥- آقابزرگ طهرانی: الذریعة للتصانیف الشیعه، ج ١٨، دانشگاه ص ١٤٠
- ٢٦- کتابخانه ملک، شماره ٤٩٢٧ برگ ١٩٧ الف.

- ۲۷- نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۴۷۷۹ برگ ۵۹ ب
- ۲۸- نسخه خطی شماره ۵۱۸۱ کتابخانه ملک ورق ۳
- ۲۹- محمد تقی دانش پژوه: فهرست کتابخانه اهدائی مشکوة، ج ۳، بخش چهارم، مجلد ششم، نشر ۱۳۳۵ ش، ص ۲۳۳
- ۳۰- همان / ۲۲۴۷ گفتنی است که این رساله تهلیلیه طبع شده است بنگرید به جلال الدین دوانی: تهلیلیه، به اهتمام فرشته فریدونی فروزنده، نشر کیهان، ج ۱، ۱۳۷۳ ش
- ۳۱- عبدالرزاق کاشی: مجموعه رسائل و مصنفات، به اهتمام مجید هادی زاده، نشر میراث مکتوب، ج ۲، ۱۳۸۰ ش، صص ۶۴۵-۶۳۹
- ۳۲- سید حیدر آملی: جامع الاسرار، به اهتمام هانری کرین و عثمان اسماعیل یحیی، با ترجمه فارسی مقدمه از سید جواد طباطبائی، نشر علمی و فرهنگی، ج ۲، ۱۳۶۸ ش، صص ۳۰-۲۸ و نیز صص ۱۷۳-۱۷۰
- ۳۳- بنگرید به فریدالدین رادمهر: دیدار دلدار، مضامین عرفانی لوح حکمت به تاریخ ۲۰۰۰ م.
- ۳۴- ملا هادی سبزواری: شرح الاسماء یا شرح دعاء الجوشن الکبیر، به اهتمام دکتر نجفقلی حبیبی، انتشارات دانشگاه طهران، ج ۱، ۱۳۷۲ ش، صص ۳۸۵-۳۸۲
- ۳۵- علاءالدوله سمنانی: چهل مجلس، به اهتمام نجیب مایل هروی، نشر ادیب ۱۳۶۶ ش: صص ۲۴۹-۲۴۷ از این اثر تصحیح دیگری وجود دارد که از دقت علمی بالائی برخوردار نیست. سمنانی: چهل مجلس، به تصحیح عبدالرفیع حقیقت، نشر شرکت سهامی مؤلفان، ۱۳۶۰ ش.
- ۳۶- کمال الدین حسین خوارزمی: جواهر الاسرار و زواهر الانوار، ج ۱، به اهتمام محمد جواد شریعت، نشر مشعل اصفهان، ج ۱، ۱۳۶۰ ش، صص ۴۰-۳۴
- ۳۷- شیخ احمد احسانی: شرح الزیارة ج ۱-۴، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۵ ش ج ۳، ص ۳۶۹ و نیز شیخ احمد احسانی: شرح العرشیه ج ۱-۳، نشر سعادت کرمان، ۱۳۵۰ ش، ج ۲، ص ۷
- ۳۸- نسخه خطی / ۴۲ گ
- ۳۹- نسخه خطی / ۶۷ گ
- ۴۰- فاضل مازندرانی: ظهورالحق ج ۳، طهران، بی تاریخ و محل طبع، ص ۲۸۸
- ۴۱- البته فاضل مازندرانی در سایر آثار خود از این توقیع نام برده ولی مشخصات نزولی اثر را معلوم نکرده است برای نمونه بنگرید به: فاضل مازندرانی: رهبران و رهروان ج ۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲۲ ب، ص ۴۶۱ و نیز ظهور الحق ج ۲، نسخه خطی ص ۴۵۱
- ۴۲- نبیل زرنندی: تاریخ نبیل (مطالع الانوار)، ترجمه اشراق خاوری، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹ ب، ص ۱۲۲
- ۴۳- نگارنده از این متن لااقل هشت نسخه می شناسد که توسط افراد مختلف در مجموعه توابع ضبط شده است. که عبارتند از:
- D- مجموعه آثار حضرت اعلی، تکثیر جهت حفظ موسسه ملی مطبوعات امری، حاوی ۴۲ فقره از توابع، ۱۹۱ صفحه

DI - مجموعه آثار حضرت اعلی، تکثیر جهت حفظ، موسسه مطبوعات امری، شماره ٥٣ شامل ٤٢ فقره تفسیر و توفیق در ٤٣١ صفحه.

G - مجموعه آثار حضرت اعلی، تکثیر جهت حفظ، شماره ٦٤ و به ضمیمه ٢١ توفیق در ١٩١ صفحه که مستنسخ دیگری به آن اضافه کرده است.

K - مجموعه آثار حضرت اعلی تکثیر جهت حفظ، شماره ١٤ شامل ٢٦ فقره توفیق در ٥٠٤ صفحه

I - مجموعه توفیق مبارکه، نسخه خطی شامل ١٢١ فقره توفیق در ٥٨٠ صفحه.

M - مجموعه توفیق مبارکه نسخه خطی شامل ٢٥ فقره توفیق در ٢٠٥ صفحه.

V - مجموعه توفیق مبارکه تکثیر جهت حفظ شماره ٦٧ شامل ٣٣ فقره توفیق.

نسخه خطی از این توفیق که ضمیمه یکی از آثار خطی حضرت اعلی در یکی از کتابخانه‌های عمومی می‌باشد.

٢٤ - مجموعه I / ٣٥٧

٢٥ - مجموعه I / ٣٧٧ که مشخصات طبیعی آن در همین مقاله آمده است.

٢٦ - فاضل مازندرانی: اسرار الانار ج ٤، موسسه ملی مطبوعات امری، ١٢٩، ب، ص ١٥٨

٢٧ - همان / ٤١٧

٢٨ - جلال الدین آشتیانی: شرح مقدمه قیصری، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٦٥، ش، ص ٣٢٧

٢٩ - حضرت بهاء الله: ایقان، موسسه ملی مطبوعات امری آلمان، ج ١، ١٩٩٨، م، ص ١

٥٠ - همان / ١٠٩

٥١ - همان / ١٢٤

٥٢ - همان / ١١٠

٥٣ - فریدالدین رادمهر: مقاله شاه ما در کوی ما، در نه مقاله.

٥٤ - سید حیدر آملی: تفسیر محیط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم ج ٢، به اهتمام محسن موسوی، ج ١، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٣٧٥، ص ٥٣٤ و در جایی از آن می‌نگارد: "و يعرف سرّ هذا من امیر المؤمنین (ع) جواباً لسؤال کمیل بن زیاد النخعی عن الحقیقة: نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره، لأنّ النور اشارة الی ذلک النور، و اشرافه من صبح الازل اشارة الی ظهور بصورة المظاهر ازل الازل من غیر تصوّر تقدیم زمان و لا مکان، و تلویحه علی هیاکل التوحید و آثاره اشارة الی شدّة ظهور بصورة الکثرة المرتفعة عنه التوحید الحقیقی المعبرة عنها بالوجود الاضاق المسقط عند اسقاطه لقولهم «التوحید اسقاط الاضافات» و عند التحقیق لفظ الهیاکل و المظاهر و المشاکة و الزجاجة و المصباح، الفاظ مترادفة صادقة علی حقیقة واحدة باعتبارات مختلفة" (همان / ٥٢٨). برای دیگر تأویلات این بیان بنگرید به عبدالباقی صوفی: منهاج الولاية فی شرح نهج البلاغه ج ١، به

- اهتمام حبيب الله عظيمي، دفتر نشر ميراث مکتوب، ج ١، ١٣٧٨ش، ص ٨٠
- ٥٥- نگارنده آنچه را لازم بوده در شرح خویش بر چهار وادی مرقوم داشته است بنگرید به فریدالدین رادمهر: سموات سلوک، ١٩٩٨م، بخش عرش فؤاد.
- ٥٦- حضرت اعلی: مجموعه تواقیع مبارکه، تکثیر جهت حفظ، ١٣٢٢ب، ص ٧٨ (از روی نسخه میکرو فیلم دانشگاه کمبریج).
- ٥٧- حضرت اعلی خود در اثری می فرماید: "و تطلق سراج عقلی و تطلع صبح فؤادی" مجموعه قبل / ٢٩
- ٥٨- حضرت اعلی: مجموعه تواقیع مبارکه، تکثیر جهت حفظ، ١٣٢٢ب، ص ٢٦ و نیز مجموعه *DI* / ٢٢٠
- ٥٩- مجموعه *DI* / ٢٢ و مجموعه *G* / ٨٨
- ٦٠- مجموعه *G* / ١١٨
- ٦١- حضرت اعلی: مجموعه آثار مبارکه، شماره ١٤، موسسه ملی مطبوعات امری، ١٣٢٢ب، ص ٢٣٦
- ٦٢- مجموعه *H* / ٢٦٥
- ٦٣- حضرت اعلی: مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ٨٦ تکثیر جهت حفظ، موسسه ملی مطبوعات امری، ١٣٢٣ب، ص ١٢٤.
- ٦٤- درباره تعریف حقیقت بنگرید به: دکتر جیرار جهامی: موسوعه مصطلحات الفلسفة عند العرب، مکتبه لبنان، طبعه الاولى، ١٩٩٨م، ص ٢٨٧ و نیز از منظر فیلسوفان غرب بنگرید به بحث عالمانه با ترجمه استادانه زیر: مینار: شناسائی و هستی، ترجمه دکتر علیمراد داودی، دهخدا، ج ٢، ١٣٥١ش، ص ٧١ و نیز: *Dniel Kolak: The Experience of Philosophy*, Wadsworth Pub. 1990, p.231
- ٦٥- باید دانست که منظور از این رشح همان وجود است زیرا حضرت اعلی در تویعی می فرماید: "مقام هویتک انت هو و هو انت الا انه هو هو و انت انت، وانت لما وصلت الى هذا المقام ظهر لك ما قال علي (ع) لكيل بن زياد النخعي حين سئله عن الحقيقة قال يرشح عليك ما يطفح مني يعني حقيقتك رشحاً مما طفح مني فاعرف عظمة مولاك آل الله الاطهار وانت لما كشفت السبحات حتى الاشارة وكانت ذلك خالصة مخلصه لله تعالى ينبغي ان تدخل حقيقتك في ظل ملك الامام لان حقيقتك ظل ما يطفح من جلالته و ان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه يظهر لشيعته فما يبقى الا قليلاً منهم و ذلك مقام عبوديته الدقيقة من الشيعة للامام" (مجموعه تواقیع *M* / ١١١).
- ٦٦- برای اصل حدیث و منابع آن مراجعه شود به بند ٢ و ٣ همین مقاله.
- ٦٧- برای فهم کلمه الله بنگرید به فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ١، موسسه ملی مطبوعات امری، ١٣٢٧ب، ص ١٥٩ به بعد.
- ٦٨- اقتراان از مصطلحات نهضت بای است که ریشه در اندیشه های شیخ احمد احسائی دارد. برای تفصیل بنگرید به نادر سعیدی، الوهیت، موسسه ملی مطبوعات امری، ١٣٢٣ب
- ٦٩- تلمیح به آیه قرآن ٣/٣٤: "قال الذين كفروا لا تأتينا الساعة قل بلى و ربي لتأتينكم علم الغيب لا يعزب عنه مقال ذرة في السموات و لا في الارض". مشابه همین آیه است قرآن ٦١/١٠ در آثار مبارکه به علم مظهر ظهور تعبیر شده است. بنگرید به:

- حضرت بهاء‌الله: آثار قلم اعلیٰ ج ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹، ص ۹۸ و ۱۳۰ و ۱۴۸ و ۲۲۳.
- ۷۰- منظور حضرت امام حسین ارواحنا فداء می‌باشد. برای مقامات ایشان در امر بهاء بنگرید به زیارت نامه سیدالشهداء اثر جمال ابهی و شرح نگارنده بر آن. و نیز بنگرید به کتاب مدینه‌العشق از نگارنده در این باره.
- ۷۱- این جمله بخشی از دعای حضرت امام حسین در صحرای عرفه است و بسیار مشهور و به وسیله جمال ابهی و حضرت اعلیٰ بارها مورد استناد قرار گرفته است. برای ماخذ این جمله بنگرید به: عباس قی: مفاتیح الجنان، نشر فؤاد، ۱۳۶۵ش، ص ۲۷۲ و برای نقل آن در آثار بهائی بنگرید به لوح شیخ نجفی و ایقان و برای آثار حضرت اعلیٰ به توابع مبارکه.
- ۷۲- اشاره به کریمه «نحن اقرب الیه من جبل الورد» قرآن ۱۶/۵۰ می‌باشد. برای تفسیر این آیه به لوح مبارک جمال ابهی باید توجه کرد که در باره شعری سعدی (دوست نزدیکتر از من به من است / وین عجبر که من از وی دورم)، و شأن نزول آن بسیار مهم است. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "ولکن مقصود شاعر از این بیت که دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبر که من از وی دورم، ترجمه آیه مبارکه بوده که می‌فرماید و نحن اقرب الیه من جبل الورد و فی الحقیقه به لسان پارسی خوب ذکر نموده و در این حین از خمر رحمت رب العالمین شارب، چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد". (اشراق خاوری: مائده آسمانی ج ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸، ص ۵۷).
- ۷۳- اشاره بس ملیحی است به قصص قرآنی که حضرت ابراهیم را در آتش افکندند و نار سرد و گلستان شد. قرآن ۲۱/۶۹. برای تفسیر این آیه بنگرید به: حضرت اعلیٰ: تفسیر قیوم الاسماء، نسخه خطی ورق ۴۵ ب. و نیز بنگرید به: فاضل مازندرانی: امر و خلق ج ۱-۲، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۷، ص ۴۶۹.
- ۷۴- برای اسما و صفات و نیز مقامات آن بنگرید به سموات سلوک / بخش ۱
- ۷۵- این اصطلاح را شارحان قرون هفتم به بعد به کار می‌بردند تا مطلبی فرعی ولی لازم برای شرح را ذکر کنند. برای نمونه بنگرید به نوشته‌های صائن الدین محمد ابن ترکه اصفهانی و نیز میر داماد در قبسات و جزوات و سایر نویسندگان آن دوره.
- ۷۶- قرآن ۱۱/۴۲ و در اندیشه عرفانی بار معنایی بسیار دارد. بنگرید به فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی، نشر روزنه، ۱۳۸۰ش، ص ۲۲۱.
- ۷۷- بیان منسوب به حضرت علی است. برای تفصیل آن بنگرید به: بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، امیر کبیر، ج ۳، ۱۳۶۱ش، ص ۱۶۷ و دو تفسیر مهم آن در دور بدیع، بنگرید به حضرت اعلیٰ، مجموعه I / ۱۶۵ و نیز حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ۱۹۱۰م، ص ۲۵۱.
- ۷۸- محمد باقر مجلسی: بحار الانوار ج ۶۵، نشر قم، بی تاریخ، ص ۱۰۹.
- ۷۹- بیان حضرت علی است. احادیث مثنوی / ۲ و ۱۰۶ و برای تفسیر آن بنگرید به حضرت اعلیٰ، مجموعه توابع ۳۵/V.
- ۸۰- برای مقامات فؤاد بنگرید به سموات سلوک / بخش فؤاد.
- ۸۱- تلمیح بس لطیفی است به کریمه قرآنیه زیر: "سزیم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق" قرآن ۴۱/۵۳. برای

- توضیح عرفانی آن بنگرید به: عزیز نسفی، الانسان الكامل، به تصحیح موله، طهوری، ج ۲، ۱۳۶۱ش، ص ۳۱۱
- ۸۲- برای تفصیل این مقامات بنگرید به ایقان / ۴۵
- ۸۳- کلام حضرت علی است بنگرید به: شیخ صدوق: التوحید، به تصحیح هاشم حسینی طهرانی، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة فی قم، ۱۳۵۷ش، ص ۲۵
- ۸۴- برای این مقامات بنگرید به کمال الدین بخت آور: مقامات توحید، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳۳ب، ص ۶ به بعد.
- ۸۵- اشاره به حدیث معروفی است که در آثار مبارکه حضرت اعلی بسیار بکار رفته است. برای اصل حدیث بنگرید به ابن ابی جمهور احسائی، المجلی، چاپ سنگی، ۱۲۷۶ق، ص ۳۴ و برای تفسیر و تبیین آن بنگرید به تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم از حضرت اعلی.
- ۸۶- اشاره بیان حضرت علی خطاب به کمیل است که در بخش ۲ و ۳ این مقاله نقل شد.
- ۸۷- این چهار اصطلاح معروف عرفانی است که در مکتب ابن عربی از اهمیت بسیار والاتی برخوردار است بنگرید به: شرح مقدمه قیصری، ۳۲۲ و صفحات دیگر.
- ۸۸- بیان دیگر حدیث مالحقیقه است. حضرت عبدالبهاء در ضمن نطقی به تاریخ ۱۹۱۱ در ذکر زمانی که جمال ابهی در شمال ایران به دست اعداء افتادند و علماء می خواستند بر ایشان نکته بگیرند، توقیعی از حضرت اعلی را یافتند: "در آن لوح یک فقره از بیانات حضرت امیر مومنان علی بود که می فرماید محوالموهوم و صحو المعلوم ملاً علی جان که یکی از علیای آمل بود صدا را به خنده بلند کرد گفت فضیلت سید باب معلوم شد کسی که صحو را به صاد بنویسد دیگر مرتبه علمش معلوم است، صحو باید بسین نوشته شود باب غلط نوشته، جمال مبارک فرمودند جناب آخوند شما خطا کردید و نفهمیدید این عبارت کلام حضرت امیر مومنان است در جواب کمیل ابن زیاد نخعی در وقتی که از آن حضرت سؤال از حقیقت می نماید چند فقره جواب می فرمایند در هر مرتبه عرض می کند زدن بیانات تا آنکه می فرمایند محوالموهوم و صحو المعلوم یعنی کسی که طالب فهم حقیقت و وصول به حق است باید قلب را از موهومات و مسموعات تقالید پاک و مقدس نماید و ناظر شود به آنچه مظهر ظهور می فرماید از موهوم بگذرد و به معلوم ناظر گردد در وقت ظهور رسول الله یهود و نصاری هرگاه موهومات و مسموعات خود را گذارده بودند و به آن حضرت ناظر شده بودند به حقیقت می رسیدند این کلمه صحو به صاد به معنی هوشیاری است و سهو به سین به معنی فراموشی و غفلت است بسیار فرق است ما بین این دو کلمه، شما سهو نمودید و غفلت کردید این عبارت صحیح نوشته شده (حضرت عبدالبهاء: خطابات ج ۱، مصر ۱۳۴۰ق، ص ۱۱۷-۱۱۸).
- ۸۹- برای سایر معانی صبح بنگرید به فریدالدین رادمهر، سیر و سلوک در رساله سلوک، شرح هفت وادی که به سال ۱۹۹۰ نگاشته شده است و در دست طبع می باشد.
- ۹۰- اشاره به قرآن است. برای تفصیل بنگرید به سید حیدر آملی، اسرار الشریعة، به اهتمام محمد خواجهوی، پژوهش گاه علوم انسانی، ۱۳۶۲ش، ص ۵۶
- ۹۱- کریمه قرآنی، که در سایر آثار به طور تلمیح به کار رفته است.